



خراب آباد

نقد و ترجمه‌ی منظوم
شهریار شهیدی

تی. اس. الیوت
(دو زبانه)





نشر قطرہ

سلسلہ انتشارات - ۲۰۴۴

ادبیات - ۲۶۰

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Waste Land

T.S. Eliot

سرشناسه:	الیوت، تامس استرنز، ۱۸۸۸-۱۹۶۵ م (Thomas Stearns), Eliot, T. S
عنوان و نام پدیدآور:	خراب‌آباد / تی. اس. الیوت؛ نقد و ترجمه‌ی منظوم: شهریار شهیدی
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری:	۱۰۴ ص
فروست:	سلسله انتشارات - ۲۰۴۴، ادبیات - ۲۶۰
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۲۰۱-۸۲۸-۳
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: <i>The Waste Land</i>
یادداشت:	کتاب حاضر نخستین بار با عنوان «سرزمین هرز» با ترجمه‌ی مهدی وهابی توسط نشر پردیس مهر در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است.
عنوان دیگر:	سرزمین هرز
موضوع:	شعر آمریکایی - قرن ۲۰ م - ترجمه شده به فارسی
موضوع:	American Poetry-20th Century-Translations into Persian
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده از انگلیسی
موضوع:	Persian Poetry-20th Century-Translation From English
شناسه‌ی افزوده:	شهیدی، شهریار، ۱۳۴۳ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره:	PS ۳۵۰۳
رده‌بندی دیویی:	۵۴/۸۱۱
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۵۷۰۹۳۵۳

خراب آباد

(دوزبانه)

تی. اس. الیوت

نقد و ترجمه‌ی منظوم

شهریار شهیدی



خراب‌آباد

تی. اس. الیوت

نقد و ترجمه‌ی منظوم: شهریار شهیدی

صفحه‌آرا: ژیلای پی سخن

عکس و طرح جلد: مهسا ثابت‌دیلمی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۸

چاپ: دیجیتال نقش

تیراژ: ۴۰۰ نسخه

بها: ۱۷۰۰۰ تومان

نشر قطره از برجسب برای تغییر قیمت استفاده نمی‌کند.

استفاده از این اثر، به هر شکلی،

بدون اجازه ممنوع است.

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخ‌لر (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱-۳۳ ۹۷ ۸۸

دورنگار: ۸۲ ۰۷ ۷۸ ۸۹

کد پستی: ۱۴۱۵۶۷۳۳۱۳

www.nashreghatreh.com

info@nashreghatreh.com

nashr.ghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

تقدیم به مرحوم

شمس‌الدین شهیدی هنرمند والا و راهنمای راستین

فهرست

۹ سخن مترجم
۱۷ الیوت و شعر نو پارسی
۲۷ مقدمه
۳۷ منظومه‌ی خراب‌آباد
۴۳ خراب‌آباد
۴۵ ۱. دفن مردگان
۵۰ ۲. بازی شطرنج
۵۵ ۳. موعظه‌ی آتش
۶۲ ۴. مرگ در آب
۶۳ ۵. آنچه تندر گفت
۶۹ یادداشت‌ها
۷۹ مآخذ
۸۱ متن انگلیسی خراب‌آباد

به نام خداوند و جان و خرد

سخن مترجم

احمد شاملو در آغاز کتاب ترجمه‌ی شعرهای ژاپنی (که ع. پاشانی با چیره‌دستی آن را به فارسی برگردانده است) درباره‌ی مشکل اصلی مترجمان آثار بزرگان ادب، خاصه آن‌ها که از فارسی به انگلیسی برگردانده می‌شوند، سخنانی آورده است. سخنان او البته درباره‌ی برگردان از زبان‌های خارجی (همچون انگلیسی) به فارسی نیز صادق است که من ضمن موافقت با نظریه‌ی ایشان برخی از آن عقاید را در اینجا می‌آورم.

شاملو در خصوص برگردان غزلیات حافظ به زبان انگلیسی می‌گوید: «برگردان که نه، شاید اطلاق ترجمه به آن (آن هم با تخفیف نود درصد) صحیح‌تر باشد. منظوم چیزی از قبیل ترجمه‌ی کاروان‌سرا به Motel و کرسی به Winter-Table و ساقی به Barmaid است تا فرنگی جماعت با معیارهای خودش به حلّ این معضلات توفیق یابد...»

این قفل کلیدی ندارد. بگذار آب پاکی را بریزم روی دستت. خیلی زور بزنی استنباطی «شترگره» از حافظ را آمریکایی می‌کنی. مثل جاز سیاه که آمریکایی‌اش نه جاز است نه موسیقی و مثل ماست که گرفته‌اید ازش بستنی ساخته‌اید و فی‌الواقع دیگر نه ماست است و نه بستنی...»

برای درک و فهم غزلیات حافظ باید: «... عصاره‌ی همه‌ی فرهنگ‌های ایرانی و اسلامی و فرایندهای برخورد این دو فرهنگ را جذب جان ندانسته‌ی خود کنی. پشتوانه‌ی غم‌انگیز تاریخی ما هم پیشکشت. باید جزوی از آن فرهنگ باشی، باید با گوشت و استخوان و عصب در عمق فاجعه حضور پیدا کنی، باید بی‌گناه‌ترین ساکن دوزخ باشی تا زخم ناسور و هن و بی‌عدالتی را حس کنی. این فریادی نیست که با گوش سرت بشنوی، باید درون جانت طنین افکند.»

حال ما اگر بخواهیم به جای حافظ الیوت را ترجمه کنیم، همان کاری را کرده‌ایم که مترجمان انگلیسی زبان با حافظ کرده‌اند یا اگر خیلی هم هنرمند و زبردست باشیم کاری را می‌کنیم که فیتز جرالدر در «کوزه‌نامه»ی خود با خیام کرده یعنی مترجم آثار الیوت در حقیقت بر سر دوراهی تردیدآوری قرار می‌گیرد. یا باید ترجمه‌ای دقیق و کلمه‌به‌کلمه ارائه دهد که در روح خواننده‌ی فارسی‌زبان هیچ تأثیری نخواهد داشت. و یا نه، ترجمه‌ای به‌قول معروف «آزاد» ارائه می‌دهد که دیگر سخن الیوت نیست و در اصل به شعر و شاعر خیانت ورزیده است؟

پس چه باید کرد؟ تکلیف آن جوان انگلیسی که مجذوب و شیفته‌ی شعر حافظ شده یا آن جوان ایرانی که ناگهان شراره‌ی شعر الیوت وجودش را در بر گرفته چیست؟

من احساس می‌کنم ترجمه نکردن آثار بزرگانی چون حافظ و الیوت در حقیقت گناهی نسبت به مردم است. مردم باید از ادبیات جهان آگاه شوند. مردم غرب باید بدانند که چند قرن قبل از شکسپیر حافظ و فردوسی در مشرق زمین بنیان‌گذار فرهنگ‌ها و آداب و رسوم جوامع بشری بوده‌اند و مردم مشرق هم باید بدانند چه‌طور ادبیات معاصرشان تحت تأثیر بزرگانی چون الیوت و دیگران قرار گرفته است.

یا باید مردم شرق را با زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و غیره آشنا کرد و مردم غرب را به زبان‌های فارسی و عربی و عبری و چینی یا باید دست به دامن مترجمان زد و ترجمه‌های کم‌رنگ یا به قول شاملو شترگره را ارائه داد و اجازه داد تا شاید با ترجمه‌ای مکرر این آثار گران‌بها کم‌رنگ و رویی راستین بگیرند.

خاطره‌ی نخستین

در زمستان سال ۱۳۶۶ وقتی در لندن تحصیل می‌کردم یک آخر هفته در شب‌نشینی یکی از ادبای مقیم خارج شرکت کردم. پس از چند ساعت که حضار یکی‌یکی شعرهایی از خودشان و دیگران قرائت کردند، دختر جوانی با اجازه‌ی میزبان و ادبای صاحب‌نظر حاضر گفت که می‌خواهد یک شعر انگلیسی را که آقای حسن شهباز آن را به فارسی برگردانده بخواند و چنین شروع کرد:

«آوریل ستمگرترین ماه است.» چند سطر نگذشته بود که پیچ‌پچ‌ها شروع شد و بعد هم سیل اعتراض و انتقاد. چون کلمات بی‌وزن و قافیه‌ی نثرگونه برای گوش حضار و در نظر آن‌ها بی‌معنی بود که حتی از شنیدن آن در رنج بودند. یکی از حضار می‌گفت این که شعر نیست نثر است. دومی می‌گفت یعنی چه که آوریل ستمگر است؟ مگر بهار بی‌رحم می‌شود! در آن زمان هر چند سال‌ها بود که با شعر و ادب پارسی سروکار داشتم و ادبیات قدیم انگلیسی را نسبتاً خوب می‌دانستم، ولی هنوز با ادبیات معاصر انگلستان مثل ندید‌بدیدها رفتار می‌کردم. از الیوت جز نامی و یکی دو شعر که برای کودکان سروده بود و در کتاب‌ها دیده بودم هیچ نخوانده بودم.

در بحبوحه‌ی سیل اعتراضات و انتقادات که گویی حضار به جای شاعر و مترجم به سوی دختر بیچاره روان می‌کردند، این عبارت به جای «آوریل

ستمگرت‌ترین ماه است» به خاطر م آمد و با خود گفتم شاید بهتر بود شعر این‌طور ترجمه می‌شد «فروردین بی‌رحم‌ترین ماه است» و یا اصلاً یک ترجمه‌ی آزاد و روان مثل: «چه بی‌رحم است فروردین».

آن شب آن دختر جوان نگون‌بخت که سخت از کرده‌ی خود پشیمان شده بود یک نسخه از اصل شعر «دشت سترون» سروده‌ی تی. اس. الیوت را به من هدیه کرد و من که همان شب تصمیم گرفته بودم آن شعر را به شعر پارسی برگردانم از گرفتن ترجمه‌ی آقای شهباز سرباز زدم تا با خیال راحت و بدون مداخله کار خود را بهتر آغاز کنم.

بعدها فهمیدم که دو ترجمه‌ی دیگر غیر از ترجمه‌ی حسن شهباز تحت عنوان سرزمین بی‌حاصل نیز از شعر الیوت به عمل آمده که عبارتند از: دشت سترون و دیگر اشعار ترجمه‌ی آقای پرویز لشکری و سرزمین هرز ترجمه‌ی دکتر بهمن شعله‌ور که این آخری هرگز به دست من نرسید.

وقتی برگردان شعر الیوت رویه‌اتمام بود، سفری به لوس‌آنجلس داشتم (بهار ۱۳۷۱) و با آقای شهباز دیداری رخ داد و توانستم در خانه‌ی ایشان راجع به ترجمه با او بحث و گفت‌وگو کنم و از دلگرمی‌ها و تشویق‌های وی برخوردار شوم. پس از بازگشت به ایران در تابستان همان سال ترجمه‌ی پرویز لشکری را نیز دیدم. در اینجا نه مجال آن را دارم که اظهارنظری راجع به این دو ترجمه کنم و نه خود را آن‌قدر لایق می‌بینم که در این مورد حرفی به میان آورم.

آنچه در اینجا شاید جای گفتن داشته باشد این است که از همان شب کذایی، شعر الیوت در جانم آتشی افروخت و نیاز به ترجمه‌ی آن به زبان فارسی مثل یک وسواس بیمارگونه در وجودم رخنه کرد.

خاطره‌ی دیگر

قبل از آشنایی با الیوت، روزهای سرد زمستان که قدم‌زنان از میدان راسل در لندن می‌گذشتم تا خود را به دانشکده‌ی روان‌شناسی یونیورسیتی کالج برسانم به تابلویی که بر سر در ساختمان انتشارات فیروفیبرزده بودند برمی‌خوردم که روی آن نوشته شده بود: «تی. اس. الیوت (۱۸۸۸-۱۹۶۵) شاعر، درام‌نویس و منتقد مشهور برای این مؤسسه کار می‌کرد.» و من بی‌اعتنا از آن می‌گذشتم و در فکر روز خسته‌کننده‌ای که در کلاس‌های درس یا در بیمارستان انتظارم را می‌کشید قدم‌ها را تندتر می‌کردم. ولی از آن شب آشنایی به بعد دقایق طولانی زیر آن تابلو می‌ایستادم و در فکر خود الیوت را مجسم می‌کردم که عصازنان قدم می‌زند و روی نیمکت‌های پارک میدان راسل می‌نشیند.

ساعت‌های متمادی را پس از پایان کار روز در کتابخانه‌ی دانشگاه لندن سپری می‌کردم. من که کوله‌باری از فرهنگ و شعر و ادب ایران را بردوش می‌کشیدم، در دخمه‌های کتابخانه با عشق و علاقه کتاب‌های کهن بزرگان ادب را می‌خواندم تا شاهکارهای الیوت را بهتر درک کنم.

ولی برگردان شعر به این سادگی‌ها تمام نشد. از طرفی کار و تحصیل و امرارمعاش که همیشه گریبان‌گیرم بود و نمی‌گذاشت تا فرصتی دست دهد و از طرف دیگر دشواری خود شعر و مشکلی که در آغاز نوشتار بدان اشاره شد که چه طور می‌توان شعری را که در زبان اصلی توأم با ابهام و پیچیدگی است به زبانی دیگر ترجمه کرد، آن هم به زبانی که خود بافت کلامی و پشتوانه‌ی فرهنگی آن تا این حد متفاوت و پیچیده است.

به هر تقدیر کاری بود که شد و اکنون که «در آغوش طبیعت لطیف کوهسار» نشسته‌ام و دوران اقامتم در خارج با آن همه رنج و خوشی و آن همه خاطرات شیرین و تلخ، برایم مثل رؤیایی مبهم و دور شده است، در

خود احساس رضایت می‌کنم و لذتی که به آسانی نمی‌توان آن را شرح داد، بر وجودم مستولی شود؛ لذتی که انسان پس از خلق یک کار هنری احساس می‌کند.

امیدوارم که خوانندگان عزیز به این مسئله پی ببرند که ترجمه‌ی شعر تنها لحظاتی از رنج شاعر را زنده می‌کند و فقط تکه‌هایی از این «دشت سترون» را برای ما مَـصَوّر می‌سازد و مترجم در حقیقت همان دلکچ آماتوری است که با جسارت و تهوّر شاهکار پیشینیان را تقلید می‌کند. امید است این جسارت و تهوّر را به بنده ببخشید.

سپاسگزاری

در سال‌هایی که شعر بزرگ الیوت را بدون هیچ چشم‌داشت و انتظاری، به غیر از ارضای شخصی و عشق به ادبیات ترجمه می‌کردم، هرگز و هرگز به فکر انتشار آن نبودم. نخستین فردی که پیشنهاد انتشار ترجمه‌ی شعر را به من داد و به قول معروف این فکر را در سر من انداخت آقای حسن شهباز در آمریکا بود که به علل مختلف شخصی و غیر شخصی این پیشنهاد ایشان را پذیرفتم (مهم‌ترین دلیل این بود که می‌خواستم اگر قرار است این کار چاپ بشود در ایران و برای ایرانیان به چاپ رسد). در همین جا از آقای آذین‌فر که موجبات آشنایی و دیدار با آقای شهباز را فراهم کردند تشکر و قدردانی می‌کنم. به هر حال هر چند این کتاب در خارج از کشور چاپ نشد از راهنمایی و الطاف استادان مقیم خارج از کشور استفاده‌های فراوان بردم.

از همان زمان و بعداً دوستان و عزیزانی که همواره مشوق من در این راه بوده‌اند یکی جناب آقای دکتر آرمان فرهمند رضوی دوست عزیز و یار غار من است و دیگری جناب آقای یحیی سید محمدی دوست و همکار خوبم در دانشگاه که هر دو با سخنان دلگرم‌کننده و پشتیبانی و حمایت معنوی با

من همراه و همدل بوده‌اند. در این مورد از سرور گرامی جناب آقای اسمعیل جنتی نیز متشکرم.

شاید به جرئت می‌توان گفت که بدون دلگرمی‌ها و تشویق‌های این بزرگان این کتاب هرگز به چاپ نمی‌رسید. البته ناگفته نماند که این حمایت معنوی و عاطفی از طرف خانواده و همسر عزیزم در همین اواخر اراده و همت مرا برای چاپ کاری که در دست دارید چند برابر کرد، از ایشان نیز کمال تشکر را دارم.

کار انتشار این شعر نیز مثل کار ترجمه‌ی آن به این سادگی‌ها تمام نشد. کار چاپ و نشر در کشور ما گذشتن از هفت‌خوان است. من هم با حمایت‌ها و دلگرمی‌هایی که از طرف عزیزان چون غذای روح به من می‌رسید، با هفت‌جفت کفش آهنی و هفت‌دست لباس پولادین و هفت‌دست عصای مسین (البته همه‌ی این‌ها دست دوم و سوم) راه افتادم و ناامید نشدم و خدا را شکر پس از چند سال رسیدم به اینجا که می‌بینید. و در «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقِ» خداوند را شاکرم و امید دارم دوستان و عزیزانی که این نوشتار را مطالعه می‌کنند با انتقادات سازنده‌ی خود بیش از همیشه مرا یاری دهند.